

کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجاه و نهم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات فروردین ۱۳۹۰)

صد و دوم

بهار ۱۳۹۱

فهرست

جزوه صد و دوم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)

(بیانات فروردین ۱۳۹۰)

عموان

صفحہ

زندگی اجتماعی و ارتباطات انسان و رعایت حال همسر و رفیق و همسایه / خواندن خطبه روزهای جمعه؛ این سلسله‌ای است که تا ابد ادامه دارد / قاعده‌ی لطف، رشته‌ای که خداوند گذاشت ۶

در مورد عید و جشن و شادی / کار کردن به دنبال عقیده یعنی یک هدفی برای کار و فعالیت / اهمیت اطلاع‌رسانی و بایکوت خبری / نیت‌مان باید این باشد که کار، فعالیت و حتی علم در خدمت انسان باشد / کشتی نوح، خداوند نخواست نسل بشر از بین برود / علم از هدف اصلی خود منحرف شده است / کتاب نجد / الهدایة مرحوم آقای نورعلیشاه ۱۱

در مورد کسانی که بیماری دارند و یک درویشی روی اعتقادِ خودش می‌گوید برو خدمت حضرت آقا / به آنچه علم ندارید، پیروی نکنید / اگر کسی از شما سؤال کند نگویند برو آنجا خوب می‌شوی، بگویند برو آنجا مشورت کن، نظر خوبی دارند ۱۶

وظیفه‌ی ما اجرای بیعت و تعهدی است که با تشرّف کرده‌ایم /

- درباره‌ی قاعده‌ی لطف / شیعه و سُنی / معنای فقه / غیبت
امام دوازدهم، جنید بغدادی و سری سقطی / بیعت /
اختلافِ اصولی / عشریه ۲۲
- سیزده بدر / طبیعت / کشتن حیوانات و شکار / عشریه، از لحاظ
محل خرج حواستان جمع باشد / تأثیر اسم و روحیه‌ی مردم / در
مورد کسانی که دوست دارند شوهرشان درویش شود / همه چیز
خوب است منتها ما خیرش را نمی‌فهمیم ۳۲
- نوروز / راجع به وضع لغت و موضوع‌له / مشورت با دوستان حتی
با دشمنان / در مورد مسائل مستحدثه / مسأله‌ی سیگار / رعایت
دقیق احکام شرع / در مورد وسواس / مهم بودن تعهد در وعده و
حضرت اسماعیل نبی / بیعت / رعایت محرم و نامحرم / دیده
نشدن موی سر خانم‌ها / تجسس نکنید / گفتن مسائل به کنایه
خیلی مؤثرتر است ۳۹
- فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

عذرخواهی من را در آن اتاق، برای تأخیر جلسه گفتیم، شنیدید. سهوی که سهوالقلم یا سهوالفکر در نوشتن برنامه شده، در نوشتن یا گفتن برنامه ایجاد می‌شود. طرز زندگی انسان باید به صورت اجتماع باشد و غیر از آن بشری وجود ندارد یعنی بشری که تنها زندگی کرده باشد. در این صورت این بشر باید و ناچار است رعایت حال همسر یا رفیق خود را بکند و همچنین وضعیت اداره کردن زندگی خودش، با توجه به زندگی رفیق او می‌شود. جامعه هم، هر چه کوچکتر باشد این ارتباطات می‌تواند صمیمی‌تر باشد و همچنین رعایت حال همسایه به اصطلاح کمتر لازم باشد. هر چه جامعه بزرگ می‌شود قواعد و روابط هم پیچیده‌تر می‌شود. در جامعه‌ی امروز برای رفت و آمد وقتی می‌خواهیم جایی برویم اتوبوس ساعت مشخصی می‌آید، مثلاً ساعت پنج اتوبوس نیست، ساعت معینی دارد. اگر شما ساعت پنج جایی کار داشته باشید، باید پیاده بروید، وقتی کار دارید و قراری می‌گذارید می‌گویید: پنج ونیم. او نمی‌پرسد: چرا چهارونیم نمی‌گذاری؟ چون می‌داند که چهارونیم اتوبوس نیست. همینطور تاکسی. شما صبح‌ها خودتان باید بروید نان بگیرید و صبحانه بخورید، نانوائی‌ها یک ساعت دیگر می‌بندند و دیگر نان ندارند. این است که باید سر ساعت باشد،

این برنامه‌ی خود را بر همه‌ی جمع تحمیل می‌کند، تنها بر شما تحمیل نمی‌کند. بر همه تحمیل می‌کند. شما نان می‌خواهید قبل از شش‌ونیم نانوائی بسته است، نمی‌توانید بگویید: نانوا زودتر بیاید. آخر نانوا هم کار دارد، ساعت معین دارد. حالا باید از نانوائی نان بگیرید، همه چیز همینطور روی نظم است. اگر این نظم رعایت بشود، جامعه بسیار خوب می‌چرخد. غیر از وظایفی که خدا معین کرده، وضو بگیرید و نماز بجا بیاورید و اوراد بخوانید و اگر مجال کردید با رغبت و شوق قرآن بخوانیم، بعد برویم دنبال نان و چای درست کنیم و امثالها. مجموعه اینها زمان می‌برد. همانطوری که ماهی غرق در آب است ما هم غرق در زمان هستیم. چه زمان شبانه‌روزی، چه زمان فصل. در فصل زمستان هر کاری بکنید هوا سرد است باید لباس بیشتری بپوشید، به این جهت اینها همه حاشیه بود یا هر چه. من هر چه سعی کردم اگر ساعت هشت خطبه خوانده شود من نیستم، ما یک تحمیلی خودمان داریم، نمی‌خواهیم بگوییم: ما از زیر گرده درآمدیم، نه. ما قبل از اینها بودیم، قبل از آن هم بودیم تا هزار و سیصد سالش را دقیق می‌دانیم این هم نیاز ماست، نیاز معنوی ماست به این جهت، خطبه مشخص است و هرکسی که می‌آید درویش و غیر درویش که می‌آید وقتش نیست که همه را بگوییم؛ یک جا در خطبه باید گفته شود که این سلسله‌ای است که تا ابد ادامه دارد. از آن طرف برای اینکه بدانند نخ به

کجا رسیده، نخ دست کیست؟ خطبه که خوانده شود و قطب وقت، صاحب مجلس باید باشد یعنی این نخ منتهی شده به این آقا. بعد از این را نمی‌دانیم تا حالا این است ولی می‌گوییم: الی‌الابد این سلسله خواهد بود. در واقع خطبه‌ی جمعه، خودم بچه که بودم وسطش خسته می‌شدم و معنی‌اش را هم نمی‌دانستم یعنی چه؟ ولی حالا فهمیدم. این اتلاف وقت نیست این پر کردن وقت به نحو مطلوب و مختصر و خلاصه. خیلی از ماها خودمان گذشته‌ها را دیدیم من خدمت آقای محبوب‌علیشاه، آقای رضاعلیشاه و آقای صالح‌علیشاه رسیدم و آنها را دیدم و دیدم که آقای رضاعلیشاه جانشین آقای صالح‌علیشاه و به آن حساب مرا جانشین قرار دادند. هم جای خودم را می‌دانم، هم جای شما فقرا را می‌دانم، شما در سلسله‌ی نعمت‌اللّهی گنابادی هستید که فعلاً من خادمش هستم. بنابراین بودن من برای خطبه واجب که می‌گوییم؛ فقط واجب را شرعی حساب می‌کنیم، ولی نه، واجب مثل اینکه بگویند: گرسنه‌ات هست، واجب است که نان بخوری، اگر نخوری گناه نکردی، ولی اگر نخوری از بین می‌روی. واجب است که من باشم و اما چرا این سلسله‌ی فقری ادامه پیدا می‌کند؟ ما از پدرانمان شنیدیم و دیدیم و تا پیغمبر و می‌رسیم به حضرت آدم، چون همه‌ی ما قاعدتاً از نسل حضرت آدم حساب می‌شویم. در آنجا به قول شعر که پدرم یعنی حضرت آدم:

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

می‌گوییم: پدرجان ما را از بهشت آوردی بیرون اینجا رها کردی. چه سوغاتی برای این زندگی ما داری؟ چه سوغات آوردی؟ حالا ما را آوردی کار نداریم امر الهی بوده. او می‌گوید: ولی من بس که گریه کردم هر دوی ما، هم من، هم مادرتان حوا به خدا نالیدیم. او ما را بخشید. گفتیم: تو ما را بخشیدی ولی نعمت وصال تو و دیدار همیشگی تو را حالا نداریم به ما مرحمتی کن. خداوند فرمود: رشته‌ای در شما قرار می‌دهم که هر کس بر این رشته دست بزند نجات پیدا کند و بیاید پیش من. این سوغاتی است که آدم از بهشت آورد. البته اشتباه و خطایی که کرد، به جای خود خداوند پاسخش را داد ولی در مقابل خواسته‌ی ما، ارحم‌الرحمین است حالا که این است و خداوند فرموده در قرآن هم دارد. اینکه می‌گوییم؛ عبارت در قرآن است ولی به عبارت عامیانه خودم می‌گوییم. همیشه رشته‌ای در بین ما هست که آدم خودش ارتباط مستقیم با خدا داشت، فرزندان‌ش تا وقتی آدم زنده بودند همینطور، بعد از او هم فرزند آدم است. برای اینکه ما بعد از چند هزار سال به پدر و مادرمان غر نزنیم، خداوند به آنها این موهبت را کرد که گفت: در بین شما این رشته را خواهم گذاشت. این مرحمتی بود که خداوند کرد یا به اصطلاح اهل کلام؛ قاعده‌ی لطف. بنابراین جمعه

را ما خیلی محترم می‌دانیم که خداوند می‌گوید: شش روز هفته مال شماست. هفتمش یک خرده یادتان بیاید از من و یادتان بیاید که یک چنین جاهایی بودید و یادتان بیاید که ممکن است چنین جاهایی هم باشد. این است که قدر جمعه را بدانید و از آنجاها شفاعت بخواهیم و از این جاها دوری بجوییم، فرار کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این ایامی که ما معمولاً به مناسبت عید تعطیل می‌کنیم، تمام شد و عمر هر چیزی تمام می‌شود، این هم تمام شد. بعد از هر جلساتی، بعد از هر وقایع خاص اجتماعی، روزنامه‌ها می‌نویسند به خیر و خوشی گذشت. مگر روز عید باید به غیر خوشی بگذرد؟! یا می‌نویسند تعداد تلفات امسال خیلی کمتر بود. عید مگر تلفات دارد؟! و امثال اینها. البته به نظر ما، برای ما طبیعی شده، برای اینکه اصلاً از اوّل عمرمان عادت‌مان این شده ولی این طبیعی نیست که در عید ما تعداد تلفاتی داشته باشیم، در عزا ممکن است تعداد متولدینی داشته باشیم، چون نه عزا به دست ماست، نه تولد به دست ماست ولی تصادفات به دست ماست.

قاعدتاً هم برای این است که در واقع ما از خط وسط، از اعتدال، خارج شده‌ایم. عید می‌گوییم تعطیل است، روز هر عیدی، عید شادی است، جشن و شادی است دیگر. این معنیش این است که ما کار کردن را اگر تعطیل کنیم، این خودش یک شادی‌ای است، یک عید است. نشان می‌دهیم از کار کردن بدمان می‌آید که هر وقت تعطیل کنیم شادیم، جشن است.

بعد این روحیه ادامه پیدا می‌کند، تقویت می‌شود، امروز مثل

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

اینکه هدف زندگی یعنی کار کردن. حالا چه کار بدنی باشد، چه کار فکری باشد، هدف زندگی کار کردن است، اینقدر در این فکر جلو رفته‌ایم که بعضی از نویسندگان که مثلاً یک خرده فلسفی فکر می‌کنند یا می‌نویسند، همان که ما همه چیز را کار می‌دانیم، آنها هم کار گفته‌اند ولی ما زندگی را کار نمی‌دانیم، نباید بدانیم. نه اینکه بیکار باشیم، نه! ما می‌گوییم زندگی: إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ، حالا در این فرمایش، برنامه‌ای که مولی امام حسین برای ما اعلام فرمود: اگر کار جا می‌گیرد، کار در آن است، اگر بیکاری جا می‌گیرد، بیکاری در آن است. شادی جا می‌گیرد، شادی.... إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ، جهاد که یعنی همین کوشش، یعنی همین کار کردن منتها این کار کردن به دنباله‌ی عقیده و جهاد است. یعنی یک هدفی برای کار و فعالیت.

حالا این نه تنها یک بحثی است برای افراد شخصی، بلکه جوامع هم باید همین فکر را بکنند. کار می‌کنیم ولی ما جامعه‌ی امروز، ما که می‌گوییم نه تنها ما؛ زحمت می‌کشیم معدن کشف می‌کنیم، نفت استخراج می‌کنیم، در این راه تلفات می‌دهیم. نمی‌دانم تونل فلان جا ریزش می‌کند چند نفر کشته می‌شوند، تونل معدن، رگه‌ی معدن چند نفر کشته می‌شوند. زحمت می‌کشیم، کار می‌کنیم، چه هدفی داریم؟ البته هدف هم که داشته باشیم این تلفات خواهد بود ولی تفاوتش این است که انسان را فدای کار نخواهیم کرد.

حالا اصلاً روحیه اینطوری شده، در روزنامه می‌خوانیم که فلان تونل ریخت هفتاد نفر زیر آن ماندند. که همین چندی پیش اینطور شد. کدام ما الان از این هفتاد نفر خبر داریم؟ البته تقصیر ما نیست، ما که نمی‌توانیم همه‌مان برویم آنجا بایستیم. باید بنویسند، باید به ما اطلاع بدهند. بنابراین می‌دانید، می‌بینید که آن کسی که اطلاع ندهد و باید به ما اطلاع بدهد و اطلاع ندهد، موجب شده است که ما در هدف فعالیتیمان انحرافی حاصل بشود. انحراف، از هدف الهی. انحراف گناه دارد. گناه به معنای عمومی آن. این گناه، گناهکارش کیست؟ هم منم و هم آن کسان، آن دستگاهی که باید به ما خبر می‌داد، خبر نداده، هر دو است دیگر. اینجا اهمیت اطلاع‌رسانی وجود دارد و این است که بایکوت خبری هر مطلبی یک گناه دارد، گناه عظیمی است. گناه اگر فردی باشد گناه فردی است، اگر اجتماعی باشد، گناه اجتماعی است.

ولی در این وسط ما آن چیزی که در دست خودمان است می‌کنیم. نیت‌مان را لااقل باید خیر کنیم. نیت‌مان این باشد که کار، فعالیت و حتی علم در خدمت انسان باشد. خداوند می‌فرماید: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**^۱، بعد می‌فرماید: **حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ**^۲، یعنی نگذاشتیم این بنی‌آدم از بین برود. اگر کشتی نوح نبود اصلاً نسل بشر از بین می‌رفت، همه

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۳.

می‌رفتند. خداوند نخواست نسل بشر از بین برود، به نوح وحی فرستاد و گفت: این کار را بکن. منتها دنباله‌ی همان آیه است که اینها در کشتی نوح مؤمنین بودند و نجات پیدا کردند ولی نسل بعدی آمد، نسل‌های بعدی آمد اینها را خراب کرد. به هر جهت ما این نیت را باید داشته باشیم ولی وقتی همه، انحراف پیدا می‌کنند، همه چیزها هم عوض می‌شود.

در قدیم علما، دانشمندان هدف از دانش، هدف از علم را خدمت به بشریت می‌دانستند و همین حساب هم بود که مثلاً شیخ بهایی فرض کنید یک کشفیاتی کرد که آن کشفیات البته اگر چیز می‌شد خیلی به درد می‌خورد ولی شیخ بهایی (امثال شیخ بهایی، شیخ بهایی به‌عنوان مثل) دید که این کشف او، این اختراع او اگر آشکار، عینی باشد به دست مردم نمی‌افتد، فلان شخص که نمی‌تواند کارخانه ایجاد کند، چه کسی می‌کند؟ دولت‌ها و در چه راهی این دولت‌ها به کار می‌برند؟ در راه توسعه‌ی قلمروی خودشان و دشمنی با بشریت. این است که نگفت. رمز این کشف با خودش رفت. همیشه اینطور بوده است.

مرحوم آقای نورعلیشاه، مؤلف *نجد/الهدایة* که چاپ نشده است. در *نجد/الهدایة* یک چیزهایی گفته‌اند. یک خطوط رمزی، چیزهایی هم نوشتند بینابین کار کردند نه خواستند که آنچه فکر کردند از بین برود و نه هم خواستند عمومی بشود. با رمزاتی نوشته بودند که هرکسی آگاه

باشد، قاعدتاً می‌رود دنبالش کشف کند، آنهایی که صلاحیت داشته باشند. مرحوم حاج آقای نورنژاد مثل اینکه یک مقدار کوششی کرده بودند، حالا. در همین کتاب تحفه‌ی حکیم مؤمن، که اخیراً مثل اینکه یک چاپ جدید هم شده، در آن چاپ قدیمش یک حروف رمزی و اینها هست که معلوم نیست چیست؟ مگر کسی کشف کند.

علم از آن هدف اصلیش کنار افتاده، هدفش منحرف شده، حتی اینهایی که خیلی هم خالص فکر می‌کنند، می‌گویند علم هدف ندارد، اصلاً خود اینکه برود چیزی کشف کند، هدفش است و حال آنکه نباید اینطور باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

بعضی خیرخواهی‌ها، حتی موجب زحمت هم می‌شود. معلوم می‌شود در آن خیرخواهی، یک اشتباهی هست. من مثال می‌زنم، مثال‌هایی که همه‌ی ما می‌بینیم و دیدیم ولی شما از این مثال‌ها نتیجه‌ی کلی بگیرید، برای همه‌ی زندگی.

یکی، مثلاً خودش یا بچه‌اش یا یکی از نزدیکانش، بیماری دارد و هر چه زحمت هم می‌کشند... به یک رفیق درویشش می‌گوید. او روی اعتقاد خودش می‌گوید: برو خدمت حضرت آقا. بعد، من دیدم بعضی از اینها، خیال می‌کنند من دعانویسم. یا می‌آیند، یا می‌نویسند: اسم خودم، اسم مادرم، اسم پدرم، اسم چنین، فلان. آن طرف، اسم دشمنم. آخر یکی هم نوشته بود: دشمن من را خوار کن. اسم او، اسم پدرش و اسم مادرش و اینها. در آن خیرخواهی، معلوم می‌شود نقصی یا عیبی هست. البته، او اجرش را خداوند می‌دهد مآجورش می‌دارد، برای اینکه خیر این را خواسته. منتها یادش رفته، درست است که این فکر را کردی ولی یک آیه‌ی دیگری هست: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۲، یک امری را تا به آن علم ندارید، مورد نظر قرار نده. آخر شما دیدید که من، یک

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره اسراء، آیه ۳۶.

مریضی بیاید اینجا، الان نجاتش بدهم. یک کپسول به او بدهم، خوب بشود؟ علم ندارید. فکر می‌کنید اگر که... بخواهم، نه! مثل یک دستگاه برقی فرض کنید: دستگاه برقی یک کارهای خاصی می‌کند، اما به شرط اینکه به برق وصل باشد. وقتی به برق وصل نباشد، این پریز را بگذارند کنار، هیچ کاری از آن بر نمی‌آید. پریز برق هم دست صاحب کارخانه است (آن بالا) من نمی‌دانم پریز وصل است یا نه؟ خودم احساس می‌کنم، ولی احساسش طوری نیست که به شما بگویم. احساس می‌کنم که پریز وصل است، یا پریز قطع است. آن، شعری که می‌گوید: «چرخ برهم زخم از غیر مُرادم گردد». آن وقتی بوده که او احساس کرده پریز وصل است (پریز برق) ولی پریز را بکشند، برود نهارش را بخورد، نمی‌دانم.... پریز ممکن است برداشته بشود. حالا، یا یک چیزی که آن صاحب مشکل و مشکل‌دار، به آن برخورد می‌کند و ناراحت می‌شود، یک ناراحتی دیگر هم دارد. پس فردا می‌بینید در روزنامه می‌نویسند که درویش‌ها معتقدند که: فلان. کجا معتقدند؟! این است که خیلی با احتیاط و واقعاً به آنچه علم ندارید، پیروی نکنید.

اما نه اینکه، چنین چیزهایی نیست. یک چیزهایی هست. من، چون در نوجوانی و جوانی و بعد... خودم بدون اینکه از این آیه که

خواندم، خبر داشته باشم ولی همین چیز را داشتم. به نظر شک به همه چیز نگاه می‌کردم ولی این نگاهم برای خودم بود. اعلام نمی‌کردم به شک. تازه برای اینکه، بر این شکم هم، شک داشتم ولی خدا خواست که من الحمدلله، در مسیر زندگی، همه‌ی آن چیزهایی را که شک داشتم، خودم دیدم. این است که وقتی به شما می‌گویم، من هم از زمره‌ی همین تحصیل کرده‌هایی هستم که می‌گویند: کافرند یا فلازند، بعضی‌هایشان. نه! تنها خاطره‌ای که از کودکی، خوب یادم هست و مثل روز روشن است: مریض بودم. دو تا بچه‌ی قبل از من، مُرده بودند (دو تا برادرم) من هم، همان کسالت را گرفتم و داشتم می‌مُردم. در همان راهی بودم که آنها رفته بودند. من خودم که آنوقت، این مطلب را نمی‌فهمیدم، ولی مادرم و اینها همه دوروبر من بودند. مادرم و زن دایی و خاله‌ام که همسایه هم بودند (در بیدخت) تازه، به این منزلی آمده بودیم که هر کسی رفته بیدخت دیده، قبلاً منزلمان آن پایین بود. این اقوام ما، مادرم را که دو تا از بچه‌هایش مرحوم شده، جلوی چشمش از بین رفته بودند، سر این بچه سوّمی هم می‌دیدند، دارد می‌رود. به لحاظ سلامت فکری او، دستش را گرفتند و از اتاق بیرون بردند (اینها را من یادم نیست ولی بعد گفتند) البتّه بُردند بیرون که جان کندن من را نیندند. من را هم دراز کشیدند و حالا نمی‌دانم دیگر... من

خواب دیدم. یا خواب یا بیداری یا هر چی؟ دیدم خلاصه، که در پشتِ بامی، آن گنبد... (هَره ما می‌گوییم) راهرو، نمی‌دانم چی می‌گویند؟ آنجا نشستهام، خیلی دارم لیز می‌خورم که بیفتم، سقوط کنم. هی خودم را، نگه‌می‌دارم. نگه‌می‌دارم. در همین ضمن، از همین جایی که من می‌لغزیدم، از آن پشت، حضرت علی آمد. یک قهوه‌ریز (از اینهایی که قهوه درست می‌کردند تابستان) داشتند در آن نبات‌جوش ما می‌گفتیم، دواهای جوشانده، آمدند جلو (یک استکان هم این دستشان بود) قهوه ریز را ریختند و به من گفتند: این نبات‌جوش را بخور، خوب می‌شوی. من گرفتم و آن نبات‌جوش را خوردم و اصلاً مثل اینکه به حال آمدم. نشستم. صدا زد: آی! بیایید. من خوب شدم دیگر. من را شفا دادند. حضرت علی من را شفا داد. این، از آن لحظه‌ای که منتظر مرگ من بودند، تبدیل شد به یک نحوه‌ای که خوب شدم. خیلی هم خوب‌تر از دواها، که بشوم. بالنسبه خوب شدم. بر من ثابت شد که یک چنین چیزهایی هست. حالا من بچه بودم. فرض کنید لیاقت هم نداشتم. خود حضرت علی را هم که من ندیده بودم.

حالا همین، وقتی یک چیزی، نمونه‌ای هست، پس معلوم می‌شود هست. به قول مَثَل مشهور می‌گویند اگر کسی بخواهد به یکی بگوید که: دریا چطور جایی است؟ می‌گوید: این آب حوض را که

می‌بینی، دریا یک چنین جایی است، بزرگ آن است. حالا به من حوض آب را نشان دادند. حوض آب را دیدم. گفتم: پس دریا هم هست ولی آن آیات که گفتم، آنها هم هست. بله. این توجه را هم بکنید لااقل اگر یکی سؤال کرد نگوید: برو آنجا خوب می‌شوی که بیاید از من دعانویسی بخواهد. نه! بگویند: برو با آنجا مشورت کن، نظر خوبی دارند. همینقدر. اینقدر اجازه دارید. این هم بگویند: نامه بنویس، بده. آنجایی که گوش من هم نمی‌شنود... آنوقت من بگویم که چه کار کند، یا اگر احساس کردم این پریز برق وصل است، خوب... می‌کنم و گرنه، که نه.

حالا، امروز شنبه، اولین شنبه‌ای است که در سال جدید هزار و سیصد و نود می‌نشینیم. این است آنهایی را که تبریک من به آنها نرسیده، تبریک می‌گویم و یکی هم اینکه، می‌خواستم به آقایان هم بگویم که خیلی کارت تبریک و اینها می‌رسد. شیرینی می‌آورند به عنوان تبریک و یا امثال اینها و من نمی‌رسم. چون من اگر حالم هم خوب بود، تازه نمی‌توانستم به این همه نامه برسم و اینها را جواب بدهم. اگر آوردید، همانطور که به قول: *وَإِذَا حُيِّتُمْ بِحَيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا،* من را ببخشید. آن قسمت را به من ببخشید (قسمتِ دوّم را)،

بگوئید: سلام، ولی لازم نیست علیک سلام، بگیری و ولی بدانید در دلم
علیک سلام است. عَلَیْكُمْ السَّلَامُ بر همه‌ی شما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

اولین یک‌شنبه در سال جدید است که نشستیم صحبت می‌کنیم، چون اولین جلسه است اصلاً بینیم ما درویش‌ها کجای سازمان اسلام نشسته‌ایم؟ چه مهره‌ای هستیم؟ تقریباً می‌دانیم، هر وقت به تنهایی باشیم، می‌دانیم. وظیفه‌ی ما اجرای بیعت و تعهدی است که با تشرّف کرده‌ایم اما برای آنهایی که مسلمان هستند ولی قبول ندارند، به آنها بگوییم چیست؟ آنها چه حرفی با ما دارند حرف خودشان راست است یا نه؟ اینها را خلاصه‌ی مجملی بدانیم که چه بگوییم؟ یک قاعده‌ی لطف هست که خیلی صحبت شده. خدا به بندگان خود لطف دارد. یعنی بطور طبیعی هر کسی چیزی ساخت به آن لطف دارد. حالا که لطف دارد بعد از اینکه توبه‌ی آدم قبول شد البته قاعدتاً قبل از آن است: *ثُمَّ اجْتَبَاهُ*^۲، آدم را برگزید. تفسیرهای متعدد و جالبی دارد. *مِنْ جَمَلِهِ* در همین کتاب *خلقت انسان* که صحبتش شد برگزیدن انسان را گفته؛ انسان را برگزید و انسان را وقتی به کوهی زمین فرستاد، گفت: این ستاره‌ی کوچک بی‌اهمیت که می‌بینید، مال شماست و بعد فرمود: در آنجا به دنیا خواهید آمد و زندگی خواهید کرد و در همان خاک هم دفن خواهید شد که بعد دو مرتبه بلند می‌شوید.

۱. صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۷ ه. ش.

۲. سوره طه، آیه ۱۲۲.

خود این آدم و حوا که قبلاً خلق شده بودند دیگر، پس به وجود آمدن انسان یعنی نسل‌های بعدی، از همین معلوم می‌شود که خدا قصد داشت بشر را ادامه دهد. این حیوانی که آفریده این را ادامه بدهد و بماند که هست. بعد که توبه‌ی آدم را قبول کرد، آدم گفت: حالا که توبه‌ام را قبول کردی مرا برگردان همانجا. خداوند گفت: نه، کسی که از اینجا بیرون رفت دیگر بر نمی‌گردد ولی همانجا زندگی کن. این دفعه که به حرف من گوش ندادی بیرونت کردم، اگر به حرف من گوش دادی در آنجا این طنابی که فرستادم بگیر بیا بالا. آکروبات هم یاد آدم داد. این طناب همانطور که ما هستیم، هست لازمه‌ی توسل به این طناب این است که خداوند کمک‌ها و راهنمایی‌هایی هم بکند. در هر بار دست من از طناب لیز می‌خورد من چه کنم؟ اینها را بگوید؛ این شد که خداوند مرحمت را کامل کند. گفت که من همیشه کسانی را می‌فرستم که آنها از طرف من به شما بگویند چه کار کنید؟ اینجا رفع مشکل شد، پیغمبران را پشت سر هم فرستادند. هر کدام که می‌آمدند به پیغمبر بعدی اشاره می‌کردند. او هم که می‌آمد به بعدی اشاره می‌کرد که این سلسله‌ی انبیاست و اینکه چرا از اول همه را نگفت؛ این بحث مفصلی است می‌گذاریم کنار. به هر جهت فرستاد. پیغمبران که آمدند قوانین را گفتند؛ که ما خود اجرا کنیم. بعد که قوانین زیاد شد مراقبینی گذاشتند که ائمه‌ی ما بودند. ائمه هم پشت سر هم آمدند تا

دوازدهم. اختلافی که بود از اینجا شروع شد. می‌پرسند و یا گفتند: فرق شیعه و سنی چیست؟ شما چه می‌گویید؟ شیعه از کی به وجود آمد؟ شیعه از زمان خود پیغمبر وجود داشت. یعنی کسانی که قرآن را غیر از عبارات عربی که می‌خواندند (زبان خودشان هم عربی بود می‌فهمیدند) غیر از آن، حالات معنوی هم داشتند آنها جمع شدند، شدند شیعه. دور چه کسی جمع شدند؟ دور علی. شیعه، بعد از فوت پیغمبر مجزا به وجود آمد و شناخته شد تا امام دوازدهم. بعد از غیبت امام دوازدهم اختلاف شروع شد. در شرح حال ائمه می‌نویسند که همه می‌دانیم امام غایب از اول هم امام غایب بود. حتی از زمان کودکی. به نظر محمد بن عثمان اسم‌ها یاد می‌رود. او را معین کرد و گفت: تو رابط بین من و مردم هستی. آخر خود امام هم رابط بین خدا و مردم بود. اینجا امام دو وظیفه‌ی خود را از هم جدا کرد. در زمان امام جعفر صادق علیه السلام که خیلی روشن‌تر است، انگار چراغ روی آن روشن کردند. هم عرفا و درویش‌ها از حضرت جعفر صادق استفاده می‌کنند که کتاب مصباح‌الشریعة را در شب‌های جمعه خواندیم و هم فقها احکام نماز و روزه را. البته این اصطلاحاً شد فقه. یکی از وظایف و پایه‌های دین اسلام همین احکامی است که برای فرد و جامعه گفته‌اند. آیه‌ای در قرآن هست که به آیه‌ی نفر مشهور است در فقه هم گفته می‌شود.

فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَتَتَقَفَّوْا فِي الدِّينِ وَلَيُنَازِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا

اَلَيْهِمْ^۱، به آیه نفر مشهور است، می‌گوید: همه لازم نیست به جهاد بروید اگر اینطوری باشد هر کسی می‌گوید من از آنهایی هستم که لازم نیست بروم. نه، تشخیص با امام باید باشد؛ یک رهبری، همه نروید یک طایفه‌ای از شما بروند تحصیل فقه کنند و در دین دقت کنند، ریزه‌کاری‌ها را ببینند و بعد که برگشتند قول خود را انذار کنند و فرمان‌های خدایی را بگویند؛ آیا منظور این است که بروند شکّ دو و سه را یاد بگیرند؟ و بیایند به مردم بگویند اگر این کار را بکنی غلط است و نمازت باطل می‌شود؟ نه، اگر این کار را نکنی باطل است؟ نه، نَيْتٌ لِّتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ فقه یعنی دانش دین را می‌دانستند، نه دانش احکام. این معنای فقه است و بعد آن شخص که مرحوم شد دوّمین نایب را تعیین فرمود و او هم نفر سوّم، تا نفر چهارم که شد فرمودند: تو چند روز دیگر خودت رحلت خواهی کرد دیگر کسی را تعیین نکن، با مردم روابط نخواهم داشت و من غایب می‌شوم. آیا لطف خدا دیگر از بین می‌رود؟ نه، لطف خدا همیشگی است. «بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائم است».

کجای این نامه‌ها نوشته که این آقایان نایب امام هستند؟ این چهار وکیل امام که بین مردم بودند، نامه از مردم می‌گرفتند به امام می‌رساندند، حضرت جواب مرقوم می‌کردند می‌دادند این شخص ببرد.

هیچکس نگفت اینها نایب امام هستند و خودشان هم نگفتند نایب امام هستند. چطور کسانی را که بعد از اینها بودند می‌گوییم نایب امام؟ منتها چون در وضع فعلی مردم نیاز به اداره‌ی حکومت دارند و هیچکس نیست که بگوید من از طرف امام نایب هستم (عرفا از طرف امام نایب هستند ولی نه در این کار، چون نیابت ندارند نمی‌گویند) اگر هم فقیهی به حکومت رسید (که خیلی به‌ندرت شده) نه از جهت عارف و درویش، از جهت فقهی که خوانده حاکم شده. مثل هرکس که ممکن است چند جهت داشته باشد، من اگر وقت داشته باشم حوصله داشته باشم و کیل عدلیه هستم. درویش هم اینجا هستم و کیل عدلیه هم هستم، مفسر قانون هم هستم ولی چون این سمت، مرا کاملاً در خودش غرق کرده آنها را دیگر را کنار گذاشتم، هیچ عارفی مدعی نیست که من باید حکومت را اداره کنم نه، مدعی نیست. وقتی مملکت باید اداره شود و هیچکس نیست یک نفر می‌گوید: من از طرف امام خواب دیدم باید مملکت را اداره کنی، همه دورش جمع می‌شوند که اقبالاً اسم امام را آورده. اما امام وظیفه را به هرکسی محول کرده، مشخص کرده، وظیفه‌ی آنها چیست؟ در زمان خود ظهور امام، تمام بحث‌ها و اختلافات به امام دوازدهم می‌رسد، در زمانی که امام دوازدهم ظاهر بودند، جنید بغدادی را و سری سقطی که شاگرد حضرت بودند، معرفی کرده بودند و او را تأیید کردند و به جنید هم

فرموده بودند بیعت بگیرید. بیعت گرفتن هم که از بین نرفت، حالا همین بیعت گرفتن را می‌گویند، بدعت است. اگر بدعت است خود پیغمبر هم بدعت کرده، ما تابع پیغمبریم و بدعت پیغمبر را انجام می‌دهیم. آخر اگر بیعت در زمان پیغمبر و بعد در زمان ائمه وجود داشته، چه دلیل دارد که نسخ شده و از بین رفته؟ بیعت هست، چه کسی مدعی بیعت است؟ عرفا. اینجا خوشبختانه اینها رو به این نکردند که بیعت هم ما می‌کنیم، نکردند و گفتند بیعت اصلاً از بین رفته. اگر از بین رفته هر روز صبح تلویزیون را بگیرید دعای عهد می‌خوانند، می‌گویند من امروز بیعتی را که با تو کرده‌ام تجدید می‌کنم. با که بیعت کردی؟ کجا بیعت کردی؟ با هوا که نمی‌شود. حتی در مورد پیغمبر هم، خدا فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ**، یعنی کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت کرده‌اند. یعنی حتی زمان پیغمبر هم او برای خودش بیعت نمی‌گرفت، می‌گفت: این بیعت از طرف خداست. حالا این بیعت چه شد؟ باید پیدا شود دیگر. ما می‌گوییم، شما ما را قبول ندارید، نداشته باشید. بروید با یکی بیعت کنید با هر که می‌خواهد که خودش حاضر است از شما بیعت بگیرد بروید بیعت کنید. آخر بیعت یعنی معامله. ما که بیعت می‌کنیم جان و مال خود را می‌فروشیم و بهشت می‌خریم کیست که با شما چنین معامله‌ای بکند؟ هر که می‌کند، بروید

بیعت کنید. ما نیستیم، فرض کنید ما نیستیم. ما نیستیم برای اینکه ما از پس شیطان بر نمی‌آییم، بیعت کنید به هر جهت این اختلاف اینطوری است ما می‌گوییم زمان همه‌ی ائمه و امام دوازدهم حضرت دو وظیفه را انجام می‌دادند و مؤمنین دو کار داشتند یکی می‌آمدند پشت سر حضرت نماز می‌خواندند. می‌آمدند اگر کاری داشتند سؤال می‌کردند که مثلاً آیا روزه از کی تا کی باید باشد؟ هر کاری بود از امام می‌پرسیدند حضرت هم جوابی می‌دادند. هست همه جا یک وظیفه‌ی دیگر الهی که تربیت یا نوری از علم که: نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ، بطور کلی علم نوری است که خداوند به دل شما می‌دهد حالا، آیا این علم طولانی باید باشد؟ اول تابش نور کمی باشد یا زیادتر شود یا ناگهانی و یک باره است؟ بنابراین، این قسمت بیعت و تعهد طولانی نیست، زمان نمی‌خواهد، هر اندازه صاحبش بخواهد زمان می‌خواهد ولی محتاج زمان نیست و تحصیل کردنی هم نیست و در کتاب‌ها نوشتند. حالاتی که برای انسان عارض می‌شود نوشتند. ولی بیعت چیست را نوشتند. حلوا را در کتاب‌ها نوشتند که حلوا شیرین است و اینطوری درست می‌کنند ولی شیرینی‌اش را در کتاب فقط نوشته‌اند که این شیرین است. این مسأله‌ی بیعت، اینها در اختلافات اصولی است، ما می‌گوییم، اختلاف اصولی، سر جای‌تان باشید، ما هم سر جایمان نشستیم. داستانی است مال هر شهرستانی است کار نداریم عده‌ای که خلاصه ترسو

بودند در باغی می‌رفتند، سر جوی آب دعوا شد و ناراحت شد و زد توی گوش او. گفت: چرا می‌زنی؟ ما با هم اختلاف داریم، تو این طرف جو من آن طرف جو، فحش بده فحش بشنو. حالا چرا می‌زنی؟ برای اینکه هر ضربه‌ای که به یک مسلمان وارد می‌شود به یک رشته‌ی اسلامی وارد می‌شود، به همه‌ی مسلمان‌ها ضرر دارد. اگر به قصد اسلام باشد. نه اینکه دو نفر با هم دعوا دارند مسلمانان را بهانه می‌کنند. آن طرف هم ضربه بزند از هر طرف باشد ضرر اسلام است برای اینکه از هر طرف که کشته شود ضرر اسلام است. در وقتی هم کسی بخواهد برای دیگری اختلاف ایجاد کند بهانه ایجاد می‌کند. در کتاب‌های فرانسه می‌خواندیم در فارسی هم هست منتها آنوقت‌ها کتاب‌های ساده باید می‌خواندیم که یاد بگیریم می‌گوید گرگ و بره. یک جوی آبی بود یک بره‌ای آمد، این پایین جوی، آب می‌خورد گرگ آمد رفت آن بالا سر چشمه آب بخورد نگاه کرد دید بره‌ی خیلی پروار و خوبی است حیف است ولش کند گفت: تو که هستی؟ گفت: فلان کس. گفت: من تو را نمی‌شناسم چرا آمدی اینجا؟ گفت: جوی آب است آمدم آب بخورم همین سؤالی کرد و او جواب درستی داد. گرگ گفت: من اینجا آب می‌خورم تو چرا آمدی این را گل آلود کردی؟ بره گفت: آخر من گل آلود نکردم تو بالای سرچشمه‌ای من این پایین. من کجا گل آلود کردم؟ گرگ گفت: با همه‌ی این عیب‌ها زبان درازی هم می‌کنی باید

مجازات کم پدید و او را خورد. حالا این بهانه یادتان باشد، وقتی بهانه باشد اینطوری است. یا داستان ملانصرالدین را بشنوید برای اینجا بهتر است. یکی رفت گفت: آن طناب را اگر داری قرض بده. همسایه گفت طنابم را لازم دارم. گفت: چرا؟ گفت: روی آن ارزن پهن کردم خشک کنم. این گفت: ارزن روی طناب پهن کردی؟ گفت: اگر این بهانه است آن هم بهانه است. حالا بهانه خیلی هست یکی عشریه، عشریه یعنی چه؟ عشر یعنی ده یک. ده یک نصف پنج یک است خمس را که نصف می شود؛ عشریه. امام دوازدهم وقتی غیبت فرمودند سهم امام را نمی دانیم چه کار کنیم؟ چون نصف مال شخص امام است که مصارف مدیریت جامعه را دارد. نصف دیگر نه، مال امام که غایب است اختلاف است. بعضی می گویند امام می گوید، به اُمّتم بخشیدم. نصف خمس را که بخشیدم به اُمّتم آن یکی هست. بعضی می گویند این امانت هست پیش علما، علمایی که مدعی هستند نایب امام زمان هستند، نزد علما تا وقتی که امام ظاهر شود به امام بدهند و وقتی امانت ایشان را دادند، مصرف می کنند، نوش جانشان. بعضی می گویند نه، امانت را باید نگه داریم تا امام ظاهر شود کجا و چطوری؟ خاک را کنار می زنند و می گذارند زیر خاک، می گویند امام وقتی ظاهر شد خودش می داند کجاست و می آید برمی دارد. این همه پول ضایع شده و از بین می رود. از این سه نظریه ظاهراً آن صحیح تر است که می گوید، امام به اُمّت

بخشیدند. به هر جهت یک عشر باقی مانده است. وقتی می‌گوییم عشریه، در این کتاب رفع شبهات بخوانید، در تفسیر بیان السعادة اگر عربی می‌دانید بخوانید، اگر عربی نمی‌دانید فارسی آن هم هست بخوانید نوشته شده وقتی الان شیعیان غالباً اینها را وارد نیستند حتی مهندس و دکتر هسته‌ای اینها را وارد نیست که چطوری تقسیم کند. می‌گویند برای اینکه راحت باشید امتحان کردیم، اگر یک دهم را که عشریه است جدا کنید درست می‌شود ولی اگر نمی‌توانید، می‌توانید زکات را جدا کنید، خمس را جدا کنید، فطریه را جدا کنید، ولی اگر نمی‌توانید برای اینکه دینی نباشد یک عشر بدهید این بدعت نیست اینها منتها همان است اگر بهانه است، این هم بهانه است. روی طناب ارزن پهن کردم. ببخشید اگر سر شما را یک خرده درد آوردم برای اینکه بیشتر باید درد بیاورم برای همین ببخشید که کم درد آوردم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

موجود تازه‌ای در قلب مؤمن ایجاد می‌شود به همین دلیل تعبیر خواب‌ها، خواب‌نماها هم یک جنبه‌ی فال ندارد جنبه‌ی علمی دارد می‌گویند، خواب بچه دیدن که بچه بزرگ می‌کنند یعنی فکر تازه، وجود تازه در مغز او، در ذهنش ایجاد شده که می‌خواهد او را پرورش دهد که زندگی او را عوض کند.

ان شاء الله تعطیلات مفصل به همه‌ی شما خوش گذشته باشد. یعنی الان طوری است که خوش گذشتن یعنی ناخوش نباشید، اصل بر این است که ناخوشی و مزاحمت و گرفتاری‌ها باشد وقتی اینها نباشد خود نفس کشیدن لذت دارد. اما پس فردا روز شنبه به‌عنوان سیزده‌بدر مشهور است حالا اسمش را عوض کردند؛ روز طبیعت. طبیعت که روز ندارد همیشه طبیعت هست و از لحاظ احترام به طبیعت هم که همیشه باید رعایت را داشته باشیم. در مورد حیواناتی که حق نداریم ذبح کنیم و دو نوع حیوان را اجازه داریم بکشیم حیوانات مودی: **أَقْتُلُوا الْمُؤَذَى قَبْلَ أَنْ يُؤَذَى**، قبل از اینکه تو را بزند تو او را از بین ببر. در نماز حتی نماز می‌خوانید می‌بینید عقربی یا ماری دارد می‌آید اگر بتوانید نماز را نشکنید مستقیم رو به قبله بروید او را بکشید و برگردید. اگر نه، باید نماز را بشکنید و حیوان مودی را از بین ببرید. یک سری حیوانات را

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱۰ ه. ش.

هم اجازه داده‌اند برای خوردن کشته شوند. گوسفند را می‌توانید بکشید گاو و شتر و امثال اینها ولی همین حیوانات هم حق ندارید به‌عنوان تفریح بکشید. این است که کسی شغلش شکار باشد برود آهو شکار کند جایز نیست. غیر از اینها به طبیعت نباید حمله کنید و هجوم بیاورید. گیاهان هم همینطور. می‌گویید، گیاهانی که مورد استفاده‌ی ماست اینها را وقتی می‌کارید باید دقت کنید و حداکثر مواظبت را از آنها به عمل آورید که حداکثر محصول را به شما بدهند. این رعایت احترامی است که ما برای طبیعت داریم. ما خودمان مگر در کجا هستیم؟ در ماوراءالطبیعه که نیستیم، در کره‌ی مریخ که نیستیم. در کره‌ی زمین هستیم. با همین‌هایی که اسم بردم محشوریم. خودمان هم عضوی از طبیعت هستیم بنابراین برای اینکه خودمان هم سالم باشیم به طبیعت نباید تجاوز کرد. البته من یک نفر کار خلافی کنم خودم مجازات می‌بینیم ولی این دستوری که دادند برای نوع بشر است. برای اینکه نوع بشر همیشه بتواند اینجا زندگی کند اما اسمش را گذاشتند سیزده‌بدر، اسم سیزده از قدیم بوده که مفصل صحبت خواهیم کرد.

سؤالی راجع به عشریه شده است. اسم همیشه باید یک مقداری لاقل از صفت مسمی را بیان کند. در تمام ادیان برای اینکه متدینین به دین را معتقد کنند و علامتی باشد که ببینند اعتقاد دارند یا نه؟ هم

گفتند از جانتان مایه بگذارید هم گفتند از مالتان مایه بگذارید برای اینکه برای انسان بعد از جان خودش و یا جان دوستانش چیزی که عزیز است برایش مال اوست وقتی از اینها مایه بگذارد علامت این است که ایمان قوی دارد تمام ادیان هم اینها را داشتند در قاموس کتاب مقدس دستور یهودیان را نوشته عشریه و در همه جا عشر می‌دادند. حالا در اینجا چون ما گفتیم عشریه، اسم موجب عصبانیت شده که چرا این اسم را می‌برید؟ این اسم مال یهودی‌هاست، اولاً اگر مال یهودی‌ها باشد آنها خداشناس هستند پیغمبرشان گفته، حالا پیغمبر ما آمده تغییر داده ولاً او هم پیغمبر است، به‌علاوه در زبان فارسی به لغت عشر و عشریه عادت کردیم ده‌یک و درصد نمی‌گوییم، چون عادت کردیم عشریه یعنی نصف خمس؛ خمس یعنی پنج‌یک؛ عشر یعنی ده‌یک؛ نصف خمس را اسم جداگانه‌ای بگذاریم عیبی ندارد. متداول است در داستانی می‌گویند بوعلی‌سینا با رفیق و همراهش مسافرت می‌کردند رسیدند به آسیایی نشستند و آسیابان پذیرایی کرد شب شد خواستند بخوابند و استراحت کنند آسیابان گفت که امشب باران می‌آید و هوا سرد می‌شود بیایید داخل بخوابید. اینها نگاه آسمان کردند و دیدند آسمان صاف صاف است و لگه‌ای ابر ندارد، همانجا ماندند. بین شب باران سختی گرفت آسیابان را صدا زدند گفتند: چه داری؟ گفت: من آنوقت لحافی داشتم به شما گفتم، حالا لحاف هم

ندارم زن و بچه‌ام خوابیده‌اند و نمی‌توانم. گفتند: پس چه داری بیاوری؟ ما سردمان است. گفت: هیچی ندارم. گفتند: چطور می‌شود هیچی نداشته باشی؟ پس بگو چه داری بیاوری، ما سردمان است. گفت: پالان الاغم هست. اینها خیلی ناراحت شدند ولی دیدند چاره ندارند، گفتند: همان که می‌گویی بیاور، ولی اسمش را نیاور. خودش را بیاور ولی اسمش را نیاور. آنقدر اسم تأثیر دارد و می‌خواهد روحیه‌ی مردم را نشان بدهد. به‌علاوه من اصلاً نباید این جواب را بدهم برای اینکه مسأله‌ی شرعی است. چرا من جواب می‌دهم؟ چون پیش هر فقیه‌ی بروید می‌گوید: عشریه حرام است، نمی‌داند که عشریه نصف خمس است و می‌گوید بدعت است. اینکه توصیه کردم که رساله و مرجع تقلید داشته باشید برای اینکه این مسایل شرعی را از آنها پرسید. کار من نیست فقط آنقدر اضافه کنم که بدانید این خمس و زکات که ما می‌گوییم؛ عشریه و اصطلاح ما عشریه است تشخیص اینها با خود شماست. وقتی فکر می‌کنید بدهکار هستید اگر نمی‌دانید بدهکاری یا نه؟ به رساله‌ی مرجعتان رجوع می‌کنید اگر بر خودتان معلوم شد که بدهکاری تعیین مبلغش که چقدر است و به که باید بدهید با خودتان است. منتها دو مشکل برای شما ایجاد می‌شود یکی تعیین مبلغ که چقدر است و اینکه به که بدهید. باز هم رساله‌ها خیلی صریح و روشن نوشته‌اند، اگر باز هم مثال‌هایی است می‌توانید به کسی که قابل اعتماد

شماست بدهید و او از طرف شما خرج کند. این عشریه‌ای که به ما می‌دهید این عشریه نه اینکه بدهکار به ما هستید، بدهکار به خدا هستید به من می‌دهید. به ما می‌دهید و می‌گویید و کیل من هستید که خرج کنید. این برای این است که مسئولیت از گردن شما برداشته می‌شود برای اینکه اگر خرجی کردید و بعد معلوم شد خرج نابجا بوده باید تجدید کنید به کسی که فکر کردید خیلی نادر است. خیلی نوشتند که فلان گدا وقتی مُرد، ثروت فراوانی داشت به این شخص اگر بدهید کار نابجایی است. هر وقت فهمیدید باید دومرتبه بدهید و این بار هم برای اینکه در اینجا اشتباه نشود و خیال شما راحت باشد می‌دهید و می‌گویید از طرف من خرج کن. مصارفی که می‌کنیم از طرف فقر است از قدیم هم نمی‌گفتند آقای سلطان‌علیشاه، آقای نورعلیشاه این مبلغ را دادند، می‌گویند: درویش‌ها این کمک را کردند، برای اینکه به نمایندگی درویش‌هاست. اینکه از لحاظ محل خرج حواستان جمع باشد و اما از لحاظ مبلغ برای اینکه حسابتان ساده باشد این کار را بکنید این کار را همه می‌توانید که عشر را جدا کنند این بدهی آنها باشد نگفتند عشریه هم بدهید، خمس و زکات را هم بدهید. این حساب همان است حساب کردند دیدند همان می‌شود. این بدعت نیست مثل اینکه بگویند من حسابم را با جدول ضرب می‌کنم و بعد اگر بگویند، کسی با ماشین حساب، حساب کرد بگویند غلط است نه، این یک نحوه محاسبه است.

و اما بعضی‌ها در طرز درویشی و طرز درویش شدن هم فرق می‌کند. جذبه باشد، سلوک باشد، چطور باشد مثلاً حساب کنید در این اواخر آقای سلطان‌علیشاه از لحاظ علم امروزی علوم مذهبی به حد کمال رسیدند یک مجتهد مُسلمی که دشمن هم همانوقت‌ها خیلی داشتند، ایشان به یک لحظه خدمت آقای سعادت‌علیشاه مشرف شدند، حالا چطور شد؟ ببینید مردی که آنقدر همت و اراده دارد، زمستان که برف زیادی هست راه بیفتد از بیدخت رو به اصفهان. البته این مسیر اتومبیل‌ها نیست مسیر مستقیم، ولی خیلی راه است، شب حاضر نیست یک جایی بماند که برف بند بیاید، راه می‌افتد. این شخص معلوم است همتش او را به آنچه بخواهد می‌رساند.

از تاریخ قدیم مثال بزنیم، در شرح حال وقایع کربلا خیلی این را مثال زدیم، زهیربن‌قین یک نفر بود که دشمن آل علی نبود، دوست بود ولی دوست دورادور بود. حتی از مگه وقتی راه افتاد با قافله‌ی حضرت امام حسین برخورد کرد. نیامد آن طرف، دورتر در یک کیلومتری می‌رفت یک جایی حضرت امام حسین اطراق کرده بودند. فرستادند به زهیر بگویند بیاید، گفت امام تو را احضار کرده حالا شوکه شد یا چه؟ که زنش از پشت پرده داد زد، خیال کرد این اهمال می‌کند یا تردید دارد گفت مرد خجالت بکش امام تو را احضار کرده، زود پاشو پابرهنه هم شده برو، بعد که آمد زنش گفت: من هم می‌آیم، آمدند. هر دو به

یک لحظه مشرف شدند یک لحظه، ایمانی که باید ظاهر شد. ایمان‌ها متفرق است. کسی که وقتی خداوند اراده کرده و ایمان در قلب زهیر گذاشته اگر خود زهیر هم نرود، امام دنبالش می‌فرستد. این است که خیلی‌ها می‌نویسند ما دل‌مان می‌خواهد شوهرمان هم درویش شود، دلتان بخواهد خوب است. این آرزو را بکنید ولی کار شما نیست بگویید خدایا من دلم می‌خواهد، هر کار دیگر خودت می‌خواهی. ان‌شاءالله. یک رباعی آقای مرحوم تدین اردبیلی گفته که:

این سخن با آب زر باید نوشت

گر رود سر بر نگردد سرنوشت

سرنوشت ما به دست خود نوشت

خوشنویس است او نخواهد بد نوشت

مسلماً همه چیز خوب است منتها ما خیرش را نمی‌فهمیم

ظاهرش را می‌بینیم که شر است خداوند به ما چشم بینا بدهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

ما در زبان فارسی می‌گوییم نوروز. تقریباً به همین عبارت هم در زبان‌های دیگر هست. نوروز یعنی روز نو که برای رعایت سهولت کلام حرف زدن، روز نو را کرده‌اند نوروز. شده اسم خاص. در واقع ما نه تنها برای خودمان و برای جامعه هر روزمان نو است، بلکه اگر با علمای به‌قولی زیست‌شناسی همراه بشویم، یعنی علمای زیست‌شناسی با ما همراه بشوند و حرف ما را بفهمند، هر دقیقه باید بگوییم دقیقه‌ی نو، نه روز نو، دقیقه‌ی نو.

حتی این استدلال با وجود اینکه به اصطلاح مسأله‌ی زیست‌شناسی است، مسأله‌ی استدلالی و فلسفی نیست مع‌ذکب به علم اصول اثر کرده. در علم اصول هم که آمد دیگر تمام اصولیون و منطق و فقه و... در آن هست. به این معنی که یک مبحثی هست راجع به وضع لغت و موضوع^۲له، لحن لغت که عام باشد و خاص باشد، چهار شکل برایش ذکر کرده‌اند. از لحاظ عام بودن وضع یا موضوع^۲له و همچنین یا خاص بودن آن. یک مثالی در مورد وضع، خاص، موضوع^۲له. خاص، یعنی برای یک موضوع، برای یک شیئی، یک ایده، یک چیزی، شیئی چه مادی چه غیر مادی، یعنی شیئی خاص، یعنی مثلاً برای چایی و استکان بطور کلی. این خاص باشد، موضوع^۲له،

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱۱ ه. ش.

وضعش هم خاص است، یعنی یک لغت خاصی برای این برقرار کنیم که یک شیء خاصی، یک لغت خاصی برای آن برقرار کنیم. برای این مثال می‌زدند، اسماء، اسمِ بچه را که اسم می‌گذاریم، یک بچه‌ی مشخصی است، این بچه است، وقتی به او می‌گوییم حسن، این حسن هم مختصّ این است. حسن‌های دیگری هم هستند لغاتی ولی لغت حسن که می‌گوییم، این است. این را مثال می‌زنند.

ولی باز عده‌ای از اصولیون بر این ایراد می‌گیرند، نه! موضوعْ له خاص نیست، برای اینکه این حسن، بچه که به دنیا آمده تمام سلول‌های بدنش بعداً عوض می‌شود، حتّی دقیقه به دقیقه عوض می‌شود. پس این هم، این اسمی که اوّل برای این می‌گذاریم، این غیر از آن کسی است که پنج سالش شده، اصلاً یک شکل دیگری دارد. این حرف برای آنها درست نیست، در آن منطق، که بحثش مفصّل است ولی در منطق عامّ مردم، عُرف مردم، درست است همینطور هم هست. برای اینکه این شخص، غیر از آن شخص است، هر دقیقه عوض می‌شود و اگر هم شخص، انسان را مجموعه‌ای از افکار و عقاید و اعمال بدانیم این شخص غیر از آن شخص قدیمی است. می‌بینید که خودمان هر روز عوض می‌شویم. هر روز حس نمی‌کنیم چون بدنی است، ولی در تاریخ سنوات عوض می‌شود، می‌بینیم برخوردمان با بهار وقتی که جوان بودیم، نوجوان بودیم یک‌طور بود، در جوانی یک‌طور

بود، حالا هم یک‌طور است. بهار فرق نکرده، ما فرق کردیم. بنابراین انسان همیشه در حال تحرک است. این بحث هم باز در اینجا پیش آمد، همه‌ی فلاسفه، دانشمندان علوم انسانی (که البته حالا اسمش علوم انسانی)، همیشه مثل اینکه کمین کرده‌اند که یک وقایعی پیدا می‌شود، تئوری‌اش را پیدا کنند و از این حیث این همه عقاید مختلف هم که هست، همین است. هرکسی یک جایی را گرفته. نوروز هم حالا از این قبیل است، روزِ نو.

ما باید روزِ نو برایمان روزی نو باشد. روزِ نو، البته ظاهرش این است که باید آنچه کهنه شده کنار بگذاریم، نو بگیریم ولی خیلی چیزها هست که کهنه‌اش ارزش دارد نه نوی آن، من جمله سنت. این حرف برمی‌گردد به سنت که آیا این عقیده و تغییر و تکامل با سنت یعنی روشی که معمولاً انسان‌ها دارند، موافق است یا مخالف؟ ظاهراً مخالف است. برای اینکه سنت می‌گوید همان طریقی که رفتار می‌کردیم، همانطور رفتار کنیم ولی این می‌گوید هر روز چیزِ نو است. این است که به هر طرف رو بیاوریم، بحث داشته باشیم، برمی‌خوریم به دو راهی‌ها. این یک راه می‌گوید نو باشد، آن یکی راه می‌گوید نو نباشد. در همه‌ی موارد دیگر، جاهای دیگر، می‌گوید مهربان باش یا قاطعیت به خرج بده، اینها همه هست و انسان باید این معضلات را حل کند. اگر بتواند حل کند و دقت کند، آنوقت خودش می‌فهمد که خلیفه‌الله

است. البتّه به اندازه‌ی لیاقتش. نه همه، بگوییم که شمر خلیفه‌الله است العیاذبالله، نه هر کدام مظهر یک صفتش بودند. می‌گوید:

عارفان مرآت آگاهی حق

پادشاهان مظهرِ شاه‌ی حق

در حکومت خودشان می‌گویند. می‌گویند عارفان، این عارفان که دارند، آشنایی که دارند، از این جنبه‌ی عارفان، مرآت آگاهی حق. می‌فهمند که حق، خیلی هم آگاهتر است. یک آگاهی مسلماً وجود دارد. پادشاهان مظهرِ شاه‌ی، پادشاهان که البتّه آنکه در شعر می‌گویند آنوقت‌ها بوده، نه پادشاهان این دوران.

به هر جهت از روز نو. خداوند یک راه‌هایی هم گذاشته، می‌گوید: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، هیچ چیزی را تا کاملاً آگاه نباشی، پیروی نکن. یعنی چه؟ یعنی وقتی که آگاه شدی، اگر تغییری لازم بود باید پیروی کنی، تغییر بدهی. اما مادامی که یک آگاهی جدیدی به تو نیامد، آن را باید اداره کنی، ادامه بدهی. از این بگذریم. حالا این یک مطلبی بود که به مناسبت بعضی سوالاتی که می‌شود من یادم می‌آید.

یکی اینکه در سال جدید برای خودمان یک چیزهای جدید به وجود می‌آید، در مقابل چیز جدیدی که به وجود آمد رأی و نظر جدید

باید باشد. حتی ائمه هم فرموده‌اند که در مسائل مستحدثه، یعنی امور و مسائلی که حادث می‌شود، نبوده و حادث می‌شود، مسائل راجع به هواپیمایی، فضاوردی، اینها نبوده، اینها به وجود آمده. مسائل و مشکلاتی که باشد.

در اینجا دو تا ملاک ما باید داشته باشیم. یکی آیه‌ی قرآن که به پیغمبر تکلیف می‌کند در موردی، یعنی همه‌ی ملت، اُمت، می‌فرماید که: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ*، مشاوره کن با آنها. با چه کسانی؟ در خود آیات گفته، دشمنان، مخالفین. نه اینکه با دوستان مشورت نکن، نه، یعنی حتی با دشمنان، مخالفین مشورت کن ولی وقتی تصمیم گرفتی، تصمیم را اجرا کن. دیگر بعد از اخذ تصمیم تغییری بدهی، یا فرق در آن بدهی. بعضی‌ها معتقدند، شیعه معتقد است که همین اختیارات به ائمه هم رسیده. بعضی از شیعه‌ها می‌گویند نه! وقتی که خداوند خطاب به پیغمبر فرمود، این فقط برای پیغمبر است. حالا به آن کار نداریم، چون فعلاً نه دسترسی به پیغمبر داریم، نه دسترسی به ائمه. هر دو، ما را از دیدارشان محروم کرده‌اند ولی مشورت باید بکنیم. مشورت با دوستان و حتی با مخالفین.

این است که اگر نظر داشته باشیم در مجالس پارلمانی دنیا، درست است که رأی اکثریت مناط است ولی نه قبل از استماع اقلیت.

حرف اقلیت را هم باید بشنوند، بعد اکثریت. وَاَلَّا فَرَضَ كُنَيْدٌ سَيَّصِدُ نَفْرَ
 مَجْلِسِيْ اَسْت. دویست نفرشان خودشان می‌دانند تصمیمشان چیست.
 بگویند ما که اکثریت هستیم دیگر، چرا مجلس تشکیل بدهیم؟
 خودمان تصمیم می‌گیریم. نه! پیغمبر این را قبول ندارد، خدا قبول
 ندارد. می‌گوید مشورت بکن، یعنی آنها را هم بنشان، حرفشان را بشنو،
 به دو دلیل. این دو دلیل را قرآن نگفته، دلیل روانشناسی است. یکی
 اینکه آنها بعداً لجاجت نکنند، بگویند ما که اصلاً نشنیده‌ایم... حرف آنها
 را هم شنیده باشی. یکی اینکه در میان آن حرف‌ها، بسیار حرف‌های
 مفید ممکن است باشد. به هر جهت، ما در این موارد مسائل مستحدثه
 گفتیم یکی دستور قرآن است که می‌فرماید، بعد از پیغمبر هم
 می‌فرماید که مؤمنین کارهایشان بین خودشان با مشورت می‌گردد:
 وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۱، البته آیه‌ی قرآن نگفته که این بعد از پیغمبر است
 ولی مسلم است برای اینکه در مورد پیغمبر که دستورش را داد: وَأَمْرُهُمْ
 شُورَى بَيْنَهُمْ.

اما یک دستور دیگری هم دارد که ائمه فرموده‌اند که آنها که
 حدیث ما را، فرمایشات ما را می‌دانند، خوانده‌اند، وارد هستند، به آنها
 مراجعه کنید. نه اینکه مراجعه کنید که هر چه آنها گفتند همان است،
 نه یعنی مراجعه کنید که آنها نظرشان را بگویند، آنها حدیث ما را

بگویند بعد خودتان تصمیم بگیرید: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ. حالا از اینها باز بگذریم.

مسأله‌ی سوّم این است که تکرار بعضی حرف‌ها، دستورات ضرر ندارد، مفید هم هست. بنا به مسائل مستحدثه هم اگر بگیریم. نامه‌هایی، شکایاتی یا چیزهایی به من می‌رسد، من جواب مستقیم خود او را ندادم، نمی‌دهم، ولی بطور عموم می‌گویم. چند چیز هست.

یکی مسأله‌ی سیگار است. سیگار چیز خوبی نیست ولی حرام نیست. بنابراین اگر ببینید که یکی از بزرگان، مشایخ...، سیگار می‌کشند، این ضعف شماس است اگر در اعتقاداتان تردیدی پیدا بشود. سیگار کار بدی است، بله! هیچکس در زمان بعد از پیغمبر، معصوم نیست... همه ممکن است. مرحوم آقای نورعلیشاه رحمة‌الله‌علیه، در آن سالی که در همه جاها وبا بوده، تهران تشریف آورده بودند، یادم نیست چه کسی برای من تعریف کرد؟ یک روایت مطمئنی است. مثلاً یا مادرم یا مادر بزرگم اینها بودند. مرحوم آقای نورعلیشاه یک کمی قلیان می‌کشیدند، خیلی کم، یک، دو، سه تا. در مجلس گفتند قلیان بیاورند. قلیان آوردند، ایشان فرمودند که در سال وبایی دود مختصرش خوب است، مفید است ولی در ضمن (این هم تکمله‌اش است) رو کردند به فرزندشان و جانشین بعدیشان یعنی حضرت صالح‌علیشاه، فرمودند اَمَا تُو بَابَا از این نکشی! این است که ایشان در آن سال وبایی هم قلیان

نکشیدند چون پدر گفته بود نکشی.

مسأله‌ی دیگر رعایت دقیق احکام شرع است. رعایت دقیق که می‌گوییم، دقیق نه در معنی وسواس است. دقیق به معنای این است که من خودم بدانم این درست است، این کافی است و یک‌بار هم که دانستم، دیگر تمام شد، بعد نباید تردید کنم. اینهایی که وسواس دارند این می‌شود، یک‌بار آب می‌کشد می‌گوید نه نشد، دومرتبه آب می‌کشد می‌گوید نشد، نه همان بار اول که آب کشید باید بگوید این دیگر پاک است. این علم، که این دیگر پاک است بگذارد کنار، تردید دیگری نکند. یعنی دوباره آب نکشد. این در مورد هر وسواسی.

مثلاً در دستوراتی که ما داریم، در اخذ بیعت، بیعت یعنی تعهد کرده‌ایم. در انجام تعهد در وعده آنقدر مهم است که حضرت اسماعیل نبی، خداوند صفتش را صادق‌الوعد فرمود که به کسی وعده‌ای کرد، مثلاً گفت ساعت چهار بیا برویم، بیا با هم برویم گردش فرضاً، بعد او ساعت چهار نیامد. حضرت اسماعیل همینطور ایستاده ماند تا او بیاید یک وقتی، یک روزی، فردایش آمد گفت! چرا اینجایی؟ گفت: منتظر تو بودم. رعایت وعده اینقدر مهم است. حالا دیگر چه برسد که وعده را به قید قسم و به قید بیعت محکم کنیم.

تعهد اولیه‌ی ما در بیعت، رعایت احکام شرع است. (احکام شرع، خیلی هست) رعایت احکام شرع یعنی واجبات، وائاً مستحبات و

مکروهات در اختیار خودش است. ببینید در بیعت که فقرا انجام می‌دهند، اگر طالب، آن کسی که بیعت می‌کند، نامحرم باشد، یعنی زنی باشد که نامحرم است، یا ارتباط را با یک تسبیح می‌گیرند یا تشت آبی که دستور پیغمبر است و خود پیغمبر هم که در مکه بیعت می‌گرفت، بعد از فتح مکه، به این صورت بود. بنابراین دقت این است که در این قسمت خیلی مراقب باشد. در رعایت محرم و نامحرم خیلی رعایت بکند و حتی تماس دست جایز نیست.

حالا اگر خدای ناکرده، یعنی این خلاف از هر چه مقام بالاتر باشد، مثلاً در مملکتی فرض کنید، اگر یک سوپور خلاف قانون کند چیست؟ می‌زنند روی سرش یا حقوقش را کسر می‌کنند، رئیس اداره خلاف کند یک طوری...، اما اگر همینطور برود رأسش خلاف کند، خیلی مجازاتش سنگین است. این نه اینکه مجازات‌ها فرق می‌کند، نه! برای اینکه کار خطایی که او کرده به همه سرایت می‌کند. آنوقت به این اندازه سرایت می‌کند که اگر آن شخص وسواسی باشد، از وسواس خودش می‌گوید که این خلاف است، که دیگر نباید با وسواس عمل کنی، باید دقت کنی.

یا مثلاً موی سر در خانم‌ها دیده نشود ولی این دقتش همین است. اما اگر کسی مثلاً روسری گرفت از این پارچه‌های لیز، هر چه هست، سرش یک خرده لیز خورد، یک خرده مویش پیدا شد. این البته

بی توجّهی کرده، غفلت کرده، ولی گناه نیست. اما اگر عمداً این کار را انجام دهد گناه است که برمی‌گردد به هر گناهی از این قبیل. به اصطلاح: النَّاسِ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ، مردم به روش بزرگانشان کار می‌کنند. یعنی همانطوری که آنها هستند، این است که خطای آن خیلی بیشتر است.

بعد هم نماز. در مورد نماز هیچکس حق ندارد از دیگری بپرسد که نماز چه؟ می‌خوانی؟ نمی‌خوانی؟ چه کار داری؟ به شما چه؟ یا دو نفر، یک زن و مردی در خیابان می‌روند. یکی با یکی از آنها دشمنی دارد. می‌گوید شما چرا زن و مرد؟ نامحرم؟ به تو چه؟ اینها دستوراتی است، برای اینکه یک دستور نیست. دستور این است که فرض کنید زن نامحرم یا مرد نامحرم تماس حتّی با دست نداشته باشند، مویشان دیده نشود، ولی یک دستور دیگری هم هست: وَلَا تَجَسَّسُوا، تجسس نکنید. یعنی یک نفر، دو نفری که آزاد دارند می‌روند، به شما چه که تجسس کنی، اینها چه کسی هستند؟ مگر مسائل امنیتی و نمی‌دانم اینها باشد که هر کشوری دارد.

و بسیاری دستورات را در همین مجموعه‌ای که به مناسبت نوروز امسال صحبت کردم و از آقایان خواهش کردم، نوشتند که حالا آنها را دیگر هم یا شاید یادم برود بگویم، یا اینکه صحبتم زیاد باشد، خسته

می‌شوم، نمی‌توانم ولی مثل مشهور است که: الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ، برای عاقل کافی است یک اشاره‌ای بکنی. این گوشه و کنایه و طنز هم که در ادبیات مرسوم شده و گاهی خیلی اثر می‌کند برای این است. حالا به‌عنوان مثال طنزش و اینها، در داستان‌ها می‌گویند که حالا اشخاص را دو سه جور نوشتند. امام‌حسن علیه السلام ریش توپی داشتند، اصلاً نژادش اینطور بود. عمر و عاص کوسه بود، خیلی کم‌مو. در یک مجلسی خواست به اصطلاح مسخره کند. خطاب به امام‌حسن، (به‌نظر امام‌حسن، حالا هر کسی که بود من چون امام‌حسن بر زبانم جاری شد، ان‌شاءالله حضرت من را می‌بخشد که ادامه می‌دهم) خواست مسخره کند گفت که شما مدعی هستید، معتقدید که هر چیزی در قرآن هست، همه‌ی چیزها. حضرت فرمودند: بله. عرض کرد این ریش توپی شما و ریش کوسه‌ای من در کجای قرآن هست؟ حضرت این آیه را برای او خواندند: وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا، زمین پاک، گیاهان از روی آن می‌رویند خیلی فراوان و خوب، این مثال ریش من و زمین خبیث از آن خیلی کم‌گیاه می‌روید. این یک کنایه‌ی طنز از خیلی استدلال بیشتر در ذهن ماها مؤثر است. این است که به کنایه خیلی مسائل را بگوییم مؤثرتر است.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
مجموعه هفده: ۱۰۰ تومان (فصل دوم)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	۹۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۹۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	۹۹
۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۱۰۰
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱